

## حسین - سعادت نوری

## محمدعلی مکرّم شاعر فکاهی سرای اصفهان

یا

## قهرمان مبارزه با اوهام و خرافات

در اواسط سال ۱۳۲۹ هـ . ق که نجف قلی خان صمصام السلطنه بختیاری رئیس الوزرا شد سلطان محمدخان سردار اشجع فرزند حاج امام قلی خان ایلیخانی را به حکمرانی اصفهان منصوب کرد .

مرحوم شیخ محمد تقی مسجد شاهی معروف به آقا نجفی که گویا خان حاکم به توصیه‌های او ترتیب اثر نداده بود مصمم شد که در مقابل جناب حکمران قدرت نمائی کند و در اجرای این منظور موضوع هارون ولایت و معجزه‌های او را بر سر زبانه انداخت .



در صفحه ۱۹۲ کتاب «رجال اصفهان یا تذکرة القبور» تألیف عالم جلیل آخوند ملا عبدالکریم گزی رضوان الله علیه متوفی ذی حجة ۱۳۳۹ که به اهتمام دانشمند گرامی آقای سید مصلح الدین مهدوی با حواشی و تعلیقات سودمند به چاپ رسیده راجع به هارون ولایت چنین نوشته شده است :

«هارون ولایت واقع در محله میدان کهنه اصفهان را در حاشیه روضات الجنات تألیف مرحوم میرزا محمد باقر چهارسوقی متوفی جمادی الاولی ۱۳۱۳ مدفون در تخت فولاد اصفهان از اعتبار حضرت هادی علیه السلام معرفی کرده اند .

برخی وی را از اولاد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام میدانند و شهرت نیز

همین است . بعضی او را از روایت و محدثین و عده‌ای ویرا از اخبار یهود میدانند . لیکن این اقوال عموماً بی مأخذ میباشد و انتساب وی به ائمه اطهار خالی از اشکال است . در کتاب تاریخ سلطانی نوشته شده است که مدفون در این بقعه سامیه جناب هرون بن محمد بن احمد بن جعفر بن هرون بن الامام موسی بن جعفر علیه السلام میباشد . در سایر کتب نسب وی را طور دیگر نوشته‌اند و ممکن است مدفون در این محل یاد در مجاورت او دو سه نفر به نام هارون باشند و این جا به نام یکی از آنان شهرت پیدا کرده است .

مرحوم میرزا محمد هاشم چهارسوقی اعلی الله مقامه متوفی ۱۷ رمضان ۱۳۱۸ در نجف اشرف و مدفون در وادی السلام در صفحه ۴۷ کتاب میزان الانساب، هارون ولایت را چنین معرفی میکند :

و آن جناب ظاهر این است که هرون بن علی از اولاد و احفاد حضرت هادی امام علی النقی علیه الصلوة والسلام میباشد چنانچه در بعضی از کتب معتبره نوشته شده و در بعضی از کتب انتساب مذکور است که او هارون بن محمد بن زید بن الحسن میباشد که او را در اصفهان شهید کردند و از اولاد و احفاد حضرت امام حسن مجتبی علیه الصلوة والسلام میباشد و بعضی مذکور مینمایند که او هرون بن موسی بن جعفر علیهما سلام میباشد لکن هیچ یک از این دو قول نزد این فقیر اعتبار آن معلوم نشد بلکه قول اخیر زیاد ضعیف مینماید . «

بنا بر مراتب بالا هارونیه ظاهراً آرامگاه یکی از فرزندان ائمه اطهار است و چون کلبی‌ها هم به این مقبره اعتماد دارند و میگویند یک نفر از مقدسین بنی اسرائیل در آنجا مدفون است به یکی از دیوارهای هارونیه که در مقابل مسجد علی میباشد پنجره‌ای از آهن نصب کرده‌اند تا جماعت یهود هم از پشت پنجره مزبور بقعه مورد

گفتگورا زیارت نمایند .



بهر حال چون سردار اشجع حاضر نشد که از خر شیطان پیاده و آلت دست روحانی نماها شود دسته مخالف نیز صورت بیست معجزه و خارق عادت بی اساس تهیه دید و به دروغ کراماتی به هارون ولایت نسبت داد . متعاقباً مردم ساده لوح شهر و حومه اصفهان دسته دسته به زیارت هارون ولایت شتافتند و معتقد بودند که امام زاده عدهای کور و نابینا و عاجز و چلاق را شفاداده است .

در همین گیرودار مکرم حبیب آبادی یک تنه به مبارزه با او هام و خرافات قیام کرد و اشعاری دایر به بی پایگی معجزات ساختگی هارونیه به رشته نظم کشید . از آن تاریخ اسم مکرم که یک بار دیگر نیز در صدر مشروطه و هنگام حکمرانی میرزا محمد اقبال الدوله غفاری نام او را مردم شنیده بودند بر سر زبانها افتاد و اشعار فکاهی او رطب اللسان عموم شد .

سردار اشجع سرانجام در مقابل مسجد شاهی ها و اعوان و انصار آنان سپر انداخت و پس از برکناری او حاج خسرو خان سردار ظفر فرزند حسین قلی خان ایلیخانی به حکمرانی اصفهان انتخاب شد .

حاکم جدید بلافاصله بعد از ورود به مقر مأموریت متولی هارون ولایت را احضار و به او خاطر نشان کرد که از این پس هر بیمار عاجز و نابینائی که برای معالجه به امامزاده متوسل میشود متولی موظف است وی را نزد حاکم ببرد تا او از سوابق اوضاع و احوال بیمار آگاه شود و همینکه شفا یافت حکمران و مأمورین دولتی هم با علم یقین و از روی خلوص عقیدت در جشن و چراغانی شرکت نمایند .

سردار ظفر با این تدبیر ادامه معجزات ساختگی امامزاده و صحنه سازیهای متولی باشی و دارودسته او را متوقف ساخت . در همین اوان مرحوم آقا نجفی هم که با

حکمران جدید حسن رابطه داشت محرمانه برای متولی پیغام داد که تا اطلاع ثانوی صلاح در این است که هارون ولایت موقتاً معجزه را موقوف کند .



سردار ظفر سر گذشت روزانه خود را مرتباً نوشته و یادداشت کرده است و خاطرات او از چندی پیش در مجله گرامی وحید طبع و نشر میشود .



پس از این که آبها از آسیاب افتاد و سروصداها خوابید و مردم به راهنمایی مکرم از حقیقت امر آگاه و متوجه شدند که معجزه و کرامتی در کار نبوده و رندان حق پرست عوام ساده لوح را اغفال کرده اند از محرکین و مسببین شروع به انتقاد نمودند .

استاد سخن مرحوم وحید دستگردی سی و هشت سال پیش تحت عنوان «تریاق سم خرافات» راجع به مکرم چنین مینویسد :

« به تجربه ثابت شده است که در هر کوه و دشتی که گیاهی سمی رشد و نمو میکند در حوالی آن، گیاه دیگری که تریاق سموم است به حکم طبیعت نشوونما خواهد کرد . گیاه سمی خرافات در دشت ویران اصفهان از همه جا بیشتر روئیده و حکایت «بزپا قلعه» و «هرون ولایت» و بازی «آردچی» یا «دستاس سید درب امامی» و معجزات ساختگی امامزاده های مجهول، شاخ و برگ این گیاه سمی است .

برای علاج این سم مهلك به حکم طبیعت در اصفهان میرزا محمدعلی مکرم از اهل حبیب آباد پیدا شد و طبیعت با این تریاق به معالجه مسمومین خرافات پرداخت .



محمدعلی مکرم پسر علی بسال ۱۳۰۴ هـ ق در يك خانواده روستائی در حبیب آباد بر خوار اصفهان قدم به عرصه وجود نهاد و از سن هفت سالگی در نزد درویش علی اکبر مکتب دار حبیب آباد شروع به تحصیل کرد .

روزی بر سر صیغه اشترتن به معلم خود گفت این قبیل دروس که ضرب دراصل  
الضرب بود و اشترتن دراصل اشترتن بود بکار من نمیخورد و من حاضر نیستم که عمر  
خود را بر سر این لاطایلات صرف کنم و بگویم مضروب در اصل یضرب یا تضرب یا  
اضرب یا نضرب بود و اصولا معلوم نبود که چه بود .

درویش علی اکبر از این سخن برآشفت و اظهارات مکرم را برخلاف شرع  
مظهر تلقی کرد و او را به چوب و فلک بست و به اصطلاح مکتب دارهای قدیم ناخنهای  
او را کشید . حکم کفر مکرم در سنین جوانی از ناحیه درویش علی اکبر صادر و چندی  
بعد او با خفت و خواری از مولد و مأوای خود طرد و روانه اصفهان شد .

میرزا محمدعلی مکرم پس از ورود به اصفهان در امامزاده اسمعیل که در آن  
تاریخ محل تجمع طلاب علوم دینی بود سکونت اختیار کرد . طلبه‌های این امامزاده  
در ردیف همان طلاب و از پیروان همان علمائی بودند که مرحوم ایرج میرزا جلال  
الممالک در توصیف آنان میگوید :

با این علما هنوز مردم از رونق ملک نا امیدند

این است که پیش خالق و خلق طلاب علوم رو سپیدند

مکرم در همان اولین شب سکونت در امامزاده اسمعیل از طرف شیخ علی یزدی  
متولی بقعه احضار و به او گوشزد گردید که خود را آماده کند تا همراه با جمعی از  
طلاب برای گرفتن «شرابی» عازم محلات مختلف شهر شود .

مکرم گفت من شنیده بودم که ماهی را با قلاب میگیرند و اگر برای گرفتن  
شرابی وسیله‌ای در دست نباشد جز این که پاچه چنبن فاسقی را بگیرند راه دیگری به  
نظر نمیرسد و این کار از من ساخته نیست .

بیان همین چند کلمه که آثار کفر و زندقه و الحاد از ناصیه گوینده آن هویدا بود

باعث شد که مکرّم را همان شب اول با اردنگک و توسری و پس گردنی از امامزاده اسمعیل خارج کنند .

چندروز بعد مکرّم در مدرسه کاسه گران منزل گرفت و پس از مدتی از آن جا هم بواسطه نفوذ بعضی مطالب که حاکی از روح سرکش و مخالفت او با اوهام و خرافات بود اخراج گردید و از آن بیعد همه او را فاسق و فاجر میخواندند و مردم به فتوای پیشوایان روحانی نما او را کافر مطلق میدانستند .

در سال ۱۳۲۶ هـ ق هنگامی که نهضت وطن پرستان اصفهان و مشروطه طلبان آن سامان در شرف تکوین بود میرزا محمد خان اقبال الدوله غفاری که یکی از مؤثرترین اطرافیان محمد علی شاه بشمار میرفت به حکمرانی اصفهان و معدل شیرازی به معاونت او منصوب گردید .

معدل با مردم بنای بدرفتاری را نهاد و بالنتیجه زعمای قوم باروسای بختیاری محرمانه وارد گفتگو شدند و آنها را به فتح شهر و سرکوب ساختن طرفداران استبداد و انفصال حاکم و نایب الحکومه تشویق نمودند پس از زد و خورد مجاهدان مشروطه و سربازان سیلاخوری که دسته اخیر الذکر بازار شهر را به حکم معدل غارت کردند مکرّم منظومه « فتح المجاهدین » را به بحر تقارب طبع و منتشر نمود . در همین اوان اطفال کوچه و بازار به ترانه عامیانه ای مترنم بودند که از شدت تنفر مردم اصفهان از معدل حکایت میکرد و مطلع آن مصراع زیر بود : ای معدل ، باد سردل ، ای پدر - سگ چته ( تو را چه میشود ؟ ) .

مرحوم محمد علی مکرّم سال ۱۳۳۹ هـ ق امتیاز روزنامه « صدای اصفهان » را گرفت و با انتشار این نامه هفتگی به صف جریده نگاران پیوست . مکرّم ضمن مقالات تند و انتقادی سرمایه داران مرتجع و مروجین اوهام و خرافات را به شدت مورد حمله قرار داد . مدتی بعد یعنی در شب یازدهم ذی حجه ۱۳۴۱ به تحریک دشمنان آزادی هدف گلوله قرار گرفت و گلوله به پهلو راست او اصابت نمود و از پهلو چپ

خارج گردید . پس از این پیش آمد مضرّوب در بیمارستان مرسلین انگلیسی بستری شد و در نتیجه قوت قلب و حسن مراقبت پزشک معالج بهبود یافت ولی یک سال بعد ضارب (شعبان معروف به پینه دوز) در شهر آبادان در اثر سانحه اتومبیل درگذشت .

مکرّم مکرّر بواسطه نظم اشعار فکاهی و حمله به مرتجعین و انتقاد از مروّجین اوهام و خرافات از طرف روحانی نماها تکفیر و تخطئه شد . میگویند روزی او را به محض مرحوم ملامحمد حسین فشارکی احضار کرده بودند و تصادفاً شیخ محمد اسماعیل معروف به پشمی نیز در آن جا حضور داشت مرحوم پشمی گفت آن سگ نجس العین که به مقدّسات و شمایر مذهبی ما توهین میکند همین ملعون است ؟ مکرّم بلا درنگ اظهار داشت اگر سگ بودم مدفوعم پشم داشت . مرحوم پشمی متوفی ۱۳۶۳ ه . ق از علما و زهاد اصفهان و در نجف اشرف از مبرزین شاگردان حوزه درس آخوند ملامحمد کاظم خراسانی بود .

میرزا محمد علی مکرّم بیست و هفت سال و کیل دعاوی و متصدی کتابخانه شهرداری اصفهان بود و هفت سال قبل بازنشسته شد . مدتی هم مجله سپاهان را منتشر میکرد و دوازده سال پیش نیز مجله بلدیّه اصفهان « را انتشار داد . از خاطرات شیرین دوره ای که مکرّم و کیل دعاوی بود داستان زیر است که خود او راجع به آن چنین مینویسد : « با آقای حاج سید علی محمد مدرس و کیل عدلیه اعظم محاکمه ای داشتم . پس از صدور قرار تحقیقات محلی از طرف مستنطق من و آقای مدرس در روز معهود در سرملک مورد اختلاف حاضر شدیم . آقای مدرس دو دست نفر از دهاتیها را بعنوان شهود حاضر کرده بود . من اصولاً شاهد نداشتم ولی قبلاً شمایل سواری را روی یک صفحه کاغذ ترسیم نموده و آنرا همراه برداشته بودم . لوله کاغذ را در مقابل دهاتیها باز کردم و گفتم هر کس شهادت ناحق بدهد حکم و حواله او به این آقای بزرگوار . پیرمرد سالخورده ای که رئیس دهاتیها بود همراهان را متفرق کرد و گفت ما با قمر بنی هاشم طرف نمیشویم . آقای مدرس از این پیش آمد هم عصبانی شد و هم

خندید ولی من عصبانی نشدم و تا غروب خندیدم و سرانجام محاکمه به نفع موکل من تمام شد . »

مکرم مقارن ظهر روز یکشنبه هشتم فروردین ۱۳۴۴ مطابق با ۲۴ ذی قعدة ۱۳۸۴ بسن هشتاد سالگی ندای ارجعی الی ربك را لبیک گفت و جنازه فقید سعید در حالی که از طرف فرهنگیان و ارباب جراید و روشن فکران اصفهان با تجلیل فراوان تشییع میگردد در تخت فولاد به خاک سپرده شد . از صاحب ترجمه يك دختر باقی مانده به نام فروغ مکرم که روزنامه هفتگی مکرم را منتشر میکند و ضجیع عمه زاده خود آقای عباس علی داروئی از جوانان مہذب و صمیمی و دوست داشتنی اصفهان است .

در نشریه بسیار نفیسی که اخیراً از طرف یکی از جراید کثیرالانتشار طهران طبع و توزیع گردیده ضمن ذکر اسامی جراید فعلی اصفهان متأسفانه نام روزنامه مکرم از قلم افتاده و عجیب تر این که از روزنامه وزین « اصفهان » هم که زیر نظر دانشمندان گرامی آقای امیر قلی امینی هفته ای سه شماره طبع و نشر میشود و از لحاظ احتوای مقالات سودمند ممتع در ردیف جراید درجه اول کشور میباشد سخنی به میان نیامده است !!! .

بمنظور تفریح و استحضار خوانندگان گرامی از طبع ظریف و بذله گوی مرحوم مکرم به نقل بعضی از خاطرات شیرین او میادرت میشود . قبل از طلوع کوکب درخشان پهلوی که روحانی نماها در شهر اصفهان تسلط و نفوذ و اقتدار کامل داشتند درشکه - چپها به دستور ارباب عمائم زن و مرد را ولو این که بایکدیگر محرم هم بودند همراه سوار نمیکردند . در مواقعی هم که سر نشین زن داشتند با وجود این که زنها در حجاب بودند بایستی کروک درشکه را پائین بیاورند تا چشم نامحرم به زنها درشکه سوار نیفتد . مکرم با قلم شیرین خود این موضوع را در روزنامه مورد بحث قرارداد و ضمن انتقاد از این وضع پیشنهاد کرد که برای تحکیم اوامر صادره دستار بندگان اولی این است هر زنی هم که سوار الاغ میشود يك تابو ( خمره گلین به اصطلاح اصفهانیا ) روی او



بگذارند تاهیکل او از انظار مستور بماند .



در سال ۱۳۴۱ هـ . ق که احمد شاه قاجار از سفر فرنگستان مراجعت مینمود و از راه بوشهر عازم طهران بود پس از ورود به اصفهان به رسم معمول آن اوقات بادر یافت مبالغی پیشکش ودم جا عدهای از رؤسای ادارات و معاریف شهر را لقب داد . از جمله کسانی که لقب گرفتند میرزا حبیب الله خان معین الممالک ریاحی نظری رئیس اداره تحدید تریاک بود که به معین السلطنه ملقب و بعدها پیشکار دارائی اصفهان شد . مرحوم مکرّم که بسا معین السلطنه صفائی نداشت این موضوع را در روزنامه صدای اصفهان مطرح ساخت و اظهار عقیده کرد که تبدیل لقب معین الممالک به معین السلطنه مسلماً تنزیل رتبه و مقام و کسر شأن و عنوان است والا چرا مستوفی الممالک در ظرف این - مدت مستوفی السلطنه نشده است ؟ .



میگویند روزی مکرّم برای ادای فریضه الهی و شرکت در نماز جماعت به مسجد رفت . یکی از طلاب قشری که اشعار انتقادی و فکاهی او را شنیده بود وی را مخاطب قرارداد و گفت « ای بابی کار تو بجائی رسیده که به مسجد مسلمانان بیائی ؟ » مکرّم در جواب گفت : « از کجا یقین کردی که من بابی و غیر مسلمانم ؟ » طلبه گفت : « چشم هایت گواهی میدهد . »

مکرّم گفت : خفه شو ، صوفی پلید .

آخوند بر آشفت و گفت از کجا معلوم تو شد که من صوفی هستم ؟  
- گوش هایت گواهی میدهد .

- چطور از گوش معلوم میشود که من از پیروان صوفیه ام ؟ .

- همانطوریکه از چشم معلوم میشود که من از متابعان فرقه ضاله بایه ام .